نسبت با بوتراب نخشبی کرده وبعضی را بیحیی بن معاذ رازی قدس سرهما اعتراف بجرم وگناه وانتظار فضل الله اخاف واُرجو عفوه وعقابه واعلم حقاً انه حکم عدل فان یک عفوا فمنه تفضل وان یک نقمة فباخائی له اهل الحکم الحاکم والعدل العادل مستغرابیه می‌ترسم وامید میدارم عفو او وعقوبت او را میدانم بتحقیق که او حاکم عدل کننده است پس اگر باشد عفو پس آن از و احسانست واگر باشد عذاب پس من بدتری که ازین سزاوارم مثنوی یارب زکرم نامه من گشت سیاه در غصه ورنج حال من گشت تباه گر لطف کنی تو کان فضلی وکرم ور قهر کنی با همه جرمیم وگناه حکایت احوال واهوال قیامت واظهار توبه وندامت اذا زلزلت الساعة بلیلها وزلزلت الارض زلزالها هنالک تخرج اثقالها الساعة القیامة وقیل الساعات التی هی القیامة ثلثة الساعة الکبری وهی بعث الناس للمحاسبة وهی التی اشار الیها النبی صلی الله علیه وسلم بقوله لا تقوم الساعة حتی یظهر الفحش والتفحش وحتی یعبد الدرهم والدینار والساعة الوسطی وهو موت اهل القرن الواحد وذلک نحو ما روی انه صلی الله علیه وسلم رای عبد الله بن انیس فقال ان یطل عمر هذا الغلام لم یمت حتی تقوم الساعة فقیل انه آخر من مات من الصحابة والساعة الصغری وهی موت الانسان وهی المشار الیها بقوله قد خسر الذین کذبوا بلقاء الله حتی اذا جاءتهم الساعة بغتة قالوا یا حسرتنا ومعلوم ان هذه الحسرة تنال الانسان عند موته ولام برای تعجب قال الرضی اللام معدیة لا دعو المقدر عند سیبویه او لحرف النداء القائم مقامه عند المبرد الی المفعول وجاز مع ان ادعو متعد بنفسه لضعفه بالاضمار او لضعف النائب منابه وزلزلة بفتح وزلزال بالکسر جنبانیدن وزلزالها ای المقدر لها عند النفخة الاولی والثانیة وسیر رفتن وسحاب ابر وانفطار شکافته شدن ونفخ دمیدن باد در چیزی ومراد از نفخه نفخ اسرافیل در صور واخراج بیرون کردن واثقالها ای ما فی جوفها من الدفائن او الاموات جمع ثقل وهو متاع البیت واین ابیات ناظر بآیة اذا زلزلت الارض زلزالها واخرجت الارض اثقالها وآیت تری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب مستغرابیه چون نزدیک شود قیامت ای قیامت بیاید وجنبانیده شود زمین

تسیر الجبال علی سرعة کمر السحاب تراها بنفخة وتنفطر الارض من

جنبانیدنی

جنبانیدنی که مقدر شده اورا نزد نفخه اول ودوم بروند کوهها بروجه شتاب چون گذشتن ابر مثنی تو حال آن زاو شکافته شود زمین از دمیدن در صور آنزمان بیرون کننده زمین دفینهای خود راش آندم که شود نور امامت ظاهر بر خلق شود ستر قیامت ظاهر عالم همه در نور خدا گردد محو وز هر طرفی شود علامت ظاهر ولایة من سائل قائل من الناس یومئذ مالها تحدث اخبارها بان ربها اوحی لها لا شک او حیلها ویصدر کل الی موقف یعم الکهول واطفالها تری النفس ما عملت محضرا ولو ذرة کان مثقالها تحاسبها مالک قادر فاما علیها واما لها مشهور آنکه یوم در یومئذ مضافست باذ واذ مضاف بجمله مقدر وتنوین عوض آن جمله یعنی یوم اذ زلزلت الارض واین سخن مشتملست بر تکلفی چه یوم الوقت مقبول نیست طبع را ووقت در یوم الوقت المعلوم بمعنی وعدست چنانچه معنی ثم میقات ربه ثم میعاد ربه گفته اند پس انسب سخن شیخ رضی است که یوم واذ مضاف اند بجمله مقدر خود واذ با جمله مقدر خود بدل کلست از یوم با جمله مقدر خود وما استفهامی وایحا الهام کردن واشارت فرا ان بمعنی الی والمراد من اوحی لها احدث فیها ما دلت علی الاخبار او انطقها بها وصدر وصدور بیرون آمدن از اول وکهل آنکه سال او از سی بگذرد وموی او خیاو سپید شدن کند والذرة الهباء والنملة الصغیرة ومثقال هم سنگ وعلیها ولها در مقام نفع وضرر استعمال کنند واین ابیات ناظر بآیات قال الانسان مالها تا آخر سوره مستغرابیه هیچ چاره نیست از پرسنده گوینده از مردم در آنروز که چیست مر زمین را سخن گوید زمین خبرهای خود را پروردگار خود پروردگار تو بیشک وحی کند مراد را بیرون آید هر یک بجای ایستادنی که برپای میکنند دو موی را او کودکان اینها را ببیند نفس آنچه کرده است حاضر گرده شده واگر چه ذره باشد هم سنگ آن حساب کند نفس را بادشاهی توانا پس یا بر نفس باشد حساب یا برای نفس باشد مثنوی آنروز که قدر ما بطاعت باشد از حکم خدا قیام ساعت باشد چون خیر عمل نیست در اینجا نافع بیچاره کسی که بی بضاعت باشد تری الناس سکری بلا قهوة ولکن تری العین ما هالها ذنوبی علی ما جنی فما حیلتی اذا کنت فی البعث حمالها نسیت المعاد فیها ویلها واعطیت للنفس آمالها سکران مست وسکری جمع او وقهوه می وبیت اول

قیاد یلها

بمعنی